



همتی بلند گامی فردی

بخش دوم

سه نقد از سه دیدگاه
بر مجموعه

«از سرزمین نور»

داستان زندگانی پیامبر اسلام (ص)
نوشته محمدرضا سرشار (رضا رهگذر)

- مصطفی دلشاد تهرانی
- مصطفی رحماندوست
- احمد بروجردی

در پژوهشنامه
شماره ۸
نقدی به قلم
مصطفی دلشاد
بر جنبه‌های تاریخی
مجموعه کتابهای
«از سرزمین نور»
نوشته
رضا رهگذر
خواندید.
همچنین
در پایان آن مطلب،
چند سطر به قلم
کریم نصر
دربارۀ
جنبه‌های تصویری
کتابها درج شد.
در این شماره،
انامۀ نقد
مصطفی دلشاد
و نیز
دو نقد دیگر
بر زبان و نثر
و نشانگان کتابهای
این مجموعه
(نوشته
مصطفی رحماندوست
و احمد بروجردی)
را از نظرتان
می‌گذرانیم.

اول: از نظر سندیت تاریخی

قبل از پرداختن به مجلدات دیگر این مجموعه اشاره به چند زمینه ضروری است.
- این مجموعه به تدریج در حال چاپ است و امکان بررسی تمامی آنها میسر نیست. برایین اساس، این نقد را در همین شماره به پایان می‌بریم.

- بخش عمده مطالب مربوط به پیش از بعثت در کتابهای تاریخی که به پیامبر اکرم (ص) ربطی ندارد، درخور بحثهای تحلیلی است. در برخورد با این حوادث، تنها می‌توان به بحث اجمالی اکتفا کرد مگر اینکه مخالف عقل بوده و یا مخالفت صریح با اعتقادات ما داشته باشد. به عنوان مثال، ما به عنوان شیعه معتقدیم که تمام اجداد پیامبر (ص) موحد بوده‌اند. براساس همین اعتقاد، پذیرش اینکه «عبدالمطلب برای بتها نذر کند» جای تردید است. در غیر این صورت، نقد و تحلیل‌های تاریخی در این زمینه موضوعیت چندانی ندارد.

- به دلیل نزدیک بودن مضمون کتاب «شب رویش غنچه نور» با کتاب «ای جامه به سر کشیده، برخیز!» که در شماره پیش نقد شد،



یهودیان و مسیحیان. در صفحه ۲۹ کتاب آمده است: «محمد، کتاب ناخوانده و مکتب نادیده بود. لیک آنچه می‌خواست در میان قصه‌های روحانیان یهودی و راهبان عیسوی نیز یافت نمی‌شد.» در حالی که ادعای رفت و آمد پیامبر در محفل یهودیان و عیسویان، بیشتر توسط مستشرقین پی‌ریزی شده است. آنها تلاش فراوان کردند تا این گونه جلوه دهند که قرآن مجید برگرفته از قصه‌های روحانیان یهودی و راهبان عیسوی و باز آفریده‌ای براساس آن کتابها - و نه از وحی - است! ناگفته پیداست که این ادعا با توجه بافت و ماهیت آن کاملاً بی‌پایه و اساس است.

۳. انتساب بی‌اطمینانی به حضرت پیامبر(ص) به هنگام بعثت. یکی از مواردی که به لحاظ عقلی و اعتقادی قابل قبول نیست، مسئله نبود آمادگی جسمی و روانی در پیامبر (ص) قبل از بعثت است. در چند جای این کتاب نیز شاهدیم که به نوعی این شبهه ایجاد شده است که پیامبر در رویارویی با نسیم رخداد عظیم وحی، با تردید و دودلی روبه‌رو بوده است:

«دیگر بار اما رخدادها روی نمودند و باز ابوالقاسم را بیم در دل افتاد.» [ص ۲۲]
 «در این گاه، به‌راست و به‌چپ پس پشت می‌نگریست. جز سنگ و کلوخ و خار بوته اما، هیچ نمی‌دید: و به هراس اندر می‌شد.» [ص ۲۲]

«چون این رخدادها مکرر شد، خور و خوابش کاستی گرفت و تنش روی سوی رنجوری نهاده.» [ص ۲۲]
 «از این رو، آن روز، چون مهیای خلوت‌گزینی هر ساله خویش بر حرا شد و آن دغدغه را در نگاه وی دیدم، اندیشیدم که او شاید به دیدار این حالتها، به خویش بیم آشننگی در روان و عقل برده است.» [ص ۲۲ و ۲۳]

بپس، تا تردید از دل او برآم، به‌کنارش رفتم و بوسه به میان دو چشمش زدم و گفتم: پسر و ما برم به

پاره‌ای اشکالات اشاره شده در این مورد، تکراری است.

* شب رویش غنچه نور

این کتاب، به‌طرح حوادث قبل از بعثت اختصاص یافته است؛ حوادثی مانند: واقعه قتل زید - از دوستان قدیمی ورقه بن نوفل - به دست راهزنان، دیدار حضرت پیامبر(ص) با فرشته وحی، حال و روز مردم در زمان بعثت، همراهی حضرت علی(ع) با پیامبر(ص) و در نهایت زمان بعثت. آنچه در این مجله به عنوان اسنادات تاریخی قبل ذکر است شامل موارد زیر می‌شود:

۱. تأکید بر شخصیت و جایگاه ورقه بن نوفل در داستان. وجود شخصیت ورقه، مورد تردید اساسی است (در بخش قبلی این نوشتار نیز به آن اشاره کرده‌ایم) حال چه رسد به حشر و نشر پیامبر(ص) با او؛ شنیدن داستان انبیای پیشین از وی و حتی گفتگوی حضرت خدیجه با او در مقام اطمینان از دیدار رسول اکرم(ص) با فرشته وحی.
۲. انتساب حضور پیامبر(ص) در محفل

به همراه مادرش حضرت آمنه در هنگام کودکی تشریح شده است. سفری که طی آن آمنه با گذشتن از کنار مزار عبدالله پدر حضرت محمد(ص) بیتاب می‌شود و در بازگشت نیز مریض شده و جان به جان آفرین می‌سپارد و پیامبر(ص) را تنها می‌گذارد.

در خصوص این کتاب ابتدا لازم است به شخصیت حضرت عبدالمطلب اشاره کنیم، چرا که این شخصیت در این داستان و داستانهایی دیگر که در آنها به قبل از آغاز رسالت پرداخته شده است، حضور یافته اما جایگاهش به روشنی تبیین نشده است. عبدالمطلب هرگز در دوره نسبتاً طولانی حیاتش بُتی نپرستیده و هرگز چون دیگر سران قریش از سنتهای غلط دفاع نکرد بلکه مانند حضرت ابراهیم(ع) زندگی

فدایت؛ از چه، این سان بر تنویش؟» [ص ۲۳]
جالب آنکه نویسنده سعی دارد این تشویش و سستی حضرت را با نویدهای ورقه و حضرت خدیجه جبران کند؛ در حالی که براساس عقل، او تواناترین فرد در تشخیص و تحمل وحی خداوندی است و اگر نبود اساساً نزول وحی امری قابل توجیه نبود.

۴. نبود استناد برخی از بخشهای داستان که به‌عینه از نهج البلاغه گرفته شده و حتی در متن کتاب نیز به عنوان نقل قول داخل گیومه قرار گرفته است. به عنوان مثال نگاه کنید به صفحه ۲۴ و ۲۵ از کتاب یا بند زیر که از صفحه ۳۶ انتخاب شده و در واقع بخشی از خطبه قاصعه نهج البلاغه است:

«پسر عمویم، مرا بر دامانِ خویش می‌پرورد. بسیار مرا بر سینه خود می‌چسبانید، و در بستر خویش می‌خوابانید؛ و بر این حال، عطر خوش تنش را استشمام می‌کردم. من نیز پیوسته بر پی او روان بودم؛ چونان رفتن بچه‌شتری در پی مادر خویش.»

۵. اتکای نویسنده بر مواردی از تاریخ که بسیار محل شک و تردید و اختلاف مورخان است. به عنوان مثال در صفحه ۳۱ کتاب در وصف حضرت خدیجه هنگام بعثت می‌خوانیم: «...خدیجه را اما، از پس پنج و نیم دهه عمر و هم زادن

هفت فرزند...»

این مسئله که حضرت قبل از بعثت هفت فرزند به دنیا آورده باشد، جای تردید و لاقط اختلاف شدید آرای مورخان است. در ادامه همین بند می‌خوانیم که به ایشان: «اندام نیم فربه» نسبت داده شد که هم در واقع به لحاظ داستانی نیازی به آن احساس نمی‌شود و هم سند معتبری برای تأیید آن نمی‌توان یافت.

❖ با من سخن بگو، مادر!

در این کتاب، حکایت سفر پیامبر اکرم(ص)



می نویسد:

«... پاکفوترین و زیباترین جوان مکه، که دل از جمله دوشیزگان شهر برده بود، از آن او گشته بود. آن نور شکفت را که در پیشانی عبدالله می برخشید و دخترانی چونان فاطمه خَتمیه، تا آن را از آن خویشتن سازند راضی به دادن جمله دارایی خویش بودند، او ربوده بود.

...کشاکش بی دشوار بود؛ یک عبدالله بود و افزون بر دویت دوشیزه مکی، که خواهان او بودند. و در این راه، از دادن هیچ چیز ابا نبود.» [ص ۱۵]

سؤال اساسی این است که با توجه به عدم اشاره در سیره‌های اصیل پیامبر(ص) به این مضمون، چرا نویسنده سعی داشته این وصلت را این‌گونه پرآب و تاب نقل کند؟!

نویسنده با این کار، چهره‌ای نامناسب، از مادر نبی اکرم(ص) به نوجوانان ارائه می‌دهد؛ کاری که نه به واسطه مقام حضرت آمنه شایسته است و نه شیوه داستان چنین الزامی را به نویسنده تحمیل کرده است. نگاهی به برخی عبارات بعدی کتاب، نشانگر زیاده‌روی نویسنده در این باره است:

«... آنکه، در این میانه اما، آمنه چه سان می‌توانست به اقبال خویش امید بندد؟...»

«... آمنه را اشکها و نگاههای حسرتبار دوشیزگان نورس مکه، در شب پیوند او با عبدالله در یاد آمد؛ راستی را، چه شد که همای سعادت در پی آن مایه چرخ‌زدن‌ها، از میان آن عده رقیبان چشم به راه، بر شانه تو فرود آمد؟ چه پیش آمد که این نیکبختی شکفت - که به رویایی شیرین شبیه‌تر است - از آن تو یکی شد؟ تو مگر در این میانه، جز شکیبایی و خویشتنداری، هیچ کرده بودی؟ تو که آرزوی دل را، به مادر خویش نیز نگفته بودی...» [ص ۱۶]

«این قامت موزون مردانه، این گیسوان شنبق‌گون طعن‌زن به شب، این چشمان سیاه آشوبگر، آیا دیگر، از آن او شده است؟...» [ص ۱۷]

کرده و براساس مرام ایشان عمل می‌کرد، تا جایی که درباره‌اش گفته‌اند: «او ابراهیم ثانی بوده است.» [تاریخ یعقوبی]

«اصبغ بن نباته» از امیرمؤمنان (ع) روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند! نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبد مناف، هیچ کدام هرگز بتی را پرستش نکردند.» [کمال‌الدین، ج اول، ص ۱۷۴]

مرحوم «کلینی» از قول امام صادق(ع) روایت می‌کند که: «يَحْشُرُ عَبْدِالمطلبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً.» [اصول کافی، ج اول، ص ۲۴۶]

در زمینه شخصیت آن بزرگوار مطالب فراوانی در تاریخ و روایات معصومین(ع) آمده است که همه آنها نشانگر شخصیت بی‌نظیر و پیامبرگونه حضرت عبدالمطلب است. این زمینه با همه قوتی که به بخشی از آن اشاره شد، در داستان‌پردازی این مجموعه مورد توجه لازم قرار نگرفته است.

اما در ارتباط با این جلد از مجموعه سرزمین نور، اشاره به موارد زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱. انتساب قربانی کردن عبدالله. در صفحه ۱۲ این کتاب می‌خوانیم: «آرام باش، که دیگر نه هیچ کس را سودای قربانی ساختن در سر می‌افتد و نه هیچ بیماری و رنج دیگر در کمین تو است.» این در حالی است که داستان قربانی کردن حضرت عبدالله در پی نذر در برابر بتها، محل تردید است.

۲. نسبت دادن برخی از صفات به حضرت عبدالله. نویسنده در وصف حال حضرت عبدالله پیش از ازدواج با حضرت آمنه

